

بیژن عبدالکریمی:

بی عدالتی صرفاً یک امر اجتماعی نیست / نیاز به فهم جهان کنونی داریم



نداریم و در کی از این امر نداریم که ما جهان کنونی را نمی شناسیم. این همان چیزی است که باید به شدت مورد توجه قرار بگیرد.

عبدالکریمی افزود: ما برای اینکه دست به کنش بزنیم به طرح و برنامه نیاز داریم و برای اینکه طرح و برنامه داشته باشیم نیاز به استراتژی داریم و برای اینکه استراتژی داشته باشیم نیاز به نظریه اجتماعی و تئوری داریم و برای اینکه یک نظریه و تئوری داشته باشیم نیاز به یک آنتولوژی داریم اما متأسفانه همه ما فاقد طرح و برنامه و استراتژی و نظریه اجتماعی هستیم چرا که اساساً نمی دانیم جهان کجاست و با این جهان می خواهیم چکار کنیم و چه نسبتی با این جهان داشته باشیم.

استاد دانشگاه آزاد اسلامی گفت: ما مواجهه پدیدارشناسانه و جهانی کنونی را نداریم. در ما اراده برای فهم جهان وجود ندارد. همین احساس استغنا بزرگترین آسیب شناسی ما است. در ما عزمی برای فهم جهان وجود ندارد چرا که احساس می کنیم می دانیم و ای کاش نمی دانم، در جان ما بیدار شده بود.

وی در پایان افزود: مدرنیته فراسوی همه ارزشها و جهت گیری های ما است. نیروی تاریخی تکنولوژی ساختی است که هیچ ارزش اعتقادی و اخلاقی را بر نمی تابد. با اخلاق، ایدئولوژی و تئولوژی نمی توان با این نیروی تاریخی مواجه شد. این نیروی تاریخی به تعبیر هایدگر جهان را ساختارمند کرده و ما باورهای تئولوژیک و اخلاقی و گرایشات اعتقادی نمی توانیم با این ساختار ارتباط برقرار کنیم. اگر کسی در مورد این اندیشیده باشد در می یابد که جهان کنونی یک خیابان یکطرفه است. در جهان کنونی هیچ آلترناتیو برای مسیری که مدرنیته طی می کند، نداریم. این نیرو همه فرهنگها را در خودش ادغام کرده است. اگر کسی فکر می کند که جهان کنونی جانشینی دارد به نظر من خوشبین است. به نظرم این فجايع و تیره بختی ها تا زمانی که ما نفهمیدیم اینجا کجاست و ما چکار باید بکنیم هیچ کاری نمی توانیم بکنیم مگر اینکه این اراده معطوف به فهم جهان کنونی در ما بیدار شود.

بکنم، من می خواهم روحانیت را محکوم بکنم، قدرت سیاسی را محکوم بکنم. من می خواهم روشنفکران را محکوم بکنم. سوالم این است که آیا در پس این نگون بختی ها چیزی غیر عادی خودش را آشکار نمی کند؟ به اعتقاد من در این میان چیزی حلقه مفقوده است که کمتر مورد تأمل قرار می گیرد. ما با یک شرایط لاینحل مواجه ایم. این است که مسئله غیر عادی است و اینکه غیر عادی بودن شرایطمان را درک نمی کنیم و اینکه مسئله ما نقطه کوری در آن وجود دارد که در یک شرایط لاینحل قرار گرفته ایم و به همین دلیل است که همه حرفهایمان با واقعیت هیچ ارتباطی ندارد. یعنی بیشتر نصیحت می کنیم و می گوئیم که با تقوا باشید آیا مگر با حدیث آرزومندی حیات اجتماعی شکل می گیرد؟

عبدالکریمی در ادامه گفت: من معتقدم بی عدالتی های اجتماعی، نابرابری های اجتماعی و ... صرفاً یک امر اجتماعی نیستند. به اعتقاد من بی عدالتی های اجتماعی و همه این مسائل یک امر متافیزیک و انتولوژیک است. در واقع سؤال این است که آیا ما در قبال این تیره بختی های اجتماعی می توانیم کاری کنیم؟ پاسخ من این است که در شرایط کنونی هیچ کاری نمی توانیم بکنیم و روند تیره گونی های این جامعه روز به روز افزون تر می شود.

وی در ادامه با اشاره به اینکه اگر من جبرگرا بودم پشت این تریبون نمی آمدم و صحبت نمی کردم، گفت: آمدن من نشان از یک امید دارد و اما این امید در کجاست؟ به نظر من در جهان کنونی نیاز به فهم جهانی کنونی داریم. انتقاد به جامعه روشنفکری، دانشگاهی و حوزه های علمیه این است که فهم جهان دم دستی نیست. ما مدعی هستیم که جهان را می شناسیم و حالا می خواهیم که توصیه کنیم چه باید کرد. دغدغه ام در مقام یک دانشجوی فلسفه این است که ما در کی از جهان معاصر خود نداریم و اصلاً احساس نیاز نمی کنیم که به چنین درکی برسیم و همین عدم احساس نیاز به اعتقاد من پاشنه آشیل همه ما است. ما در کی از جهان خودمان

بیژن عبدالکریمی استاد دانشگاه آزاد اسلامی در نشست شکاف طبقاتی، عدالت اجتماعی (کارتن خوابی، گورخوابی و وجدان اجتماعی) که به همت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد، در ابتدای سخنانش با اشاره به اینکه زیاد رغبتی به صحبت کردن در مورد مسائل اجتماعی نداشته ام و در واقع شاید حرفی برای گفتن نداشته باشم، اما سخنم بیشتر و توضیح و درک نمی دانم است، گفت: در کشور ما درک این نمی دانم بسیار مهم است همانطور که می دانید سقراط گفت من نمی دانم و همه ما با آن نمی دانم آشنا هستیم و بزرگترین نظام فلسفی بشر را هگل شکل داد.

وی افزود: هگل سیستمی را طراحی می کند که تمام طبیعت را تبیین می کند. کیر کگور جمله ای دارد که می گوید در نمی دانم سقراطی خودآگاهی اصیل تری نسبت به تمام نظام سازی هایی که هگل می کند وجود دارد. من در اینجا می خواهم بگویم که نمی دانم در مقابل تیره بختی های جامعه خودم چه باید بگویم اما در مقام یک دانشجوی فلسفه می خواهم از آن موضع دفاع بکنم. حرف من این است که ما هر روز در پیرامون خومان شاهد پدیدارهای زشت و غیراخلاقی از جمله پدیدار شکاف طبقاتی و بی عدالتی و به دنبال آن فجایعی مانند فحشا،

بیکاری و قربانی شدن استعدادهای بی شمار هستیم. عبدالکریمی در ادامه گفت: در واقع گورخوابی به عنوان نمادی از یکی از دردهای زیادی است که در جان این ملت و کشور وجود دارد، اما سؤال من این است که وظیفه ما در قبال این فجایع چیست؟ وظیفه ما در قبال این بی عدالتی ها چیست؟ سؤال این است که آیا محکوم کردن اخلاقی این امور و تیره بختی ها تنها کاری است که باید بکنیم و پایان رسالت ما است که توانسته ایم وظیفه مان را به عنوان یک دانشجو، دانشگاهی و ... انجام بدهیم یا اینکه وظیفه سنگین ترین بر دوش ما قرار دارد؟

وی افزود: ممکن است بگوئید که وظیفه ما این است که دست عمل بزنیم و فکری بکنیم اما سوالم را می توانم به این صورت تغییر شکل بدهم که چکار کنیم و از کجا شروع کنیم؟ گاهی اوقات دست به نصایح اخلاقی می زنیم اما آنها کارگر نیستند. به جامعه هشدار می دهیم که انبیسیم دارد نهاد جامعه را از هم می پاشاند اما جامعه بر اساس یک منطق اتمی شده مسیر خود را ادامه می دهد و هیچ کس به فکر دیگری نیست. گاهی اوقات مسئله را سیاسی می کنیم و اما سؤال در اینجا این است که آیا این مسئله صرفاً یک امر سیاسی است؟

وی در ادامه گفت: ما یک نظام اجتماعی را سرنگون کرده و یک انقلاب بزرگی کردیم اما چرا این جامعه کمکان روز به روز ضعیف تر می شود؟ به اعتقاد من مسئله صرفاً سیاسی و مدیریتی نیست. ما سازمان تامین اجتماعی را محکوم می کنیم که چرا وظیفه اش را انجام نمی دهد. سؤال من این است که آیا امکانپذیر است که سازمانی مانند سازمان تامین اجتماعی علی الاصول بتواند وظیفه اش را انجام بدهد؟ آیا فکر نمی کنید که ساده اندیشانه است که ما از تامین اجتماعی بخواهیم این را؟ آیا این انتظار معقول است؟

این استاد دانشگاه آزاد اسلامی افزود: انگار باید مسئله را در جای دیگر دید. من ابتدا از هر چیزی می خواهم جامعه دانشگاهی را در این بی عدالتی ها محکوم